

درپچه

هفته‌نامه‌های «صدا» و «پالئارات» مجرم شناخته شدند

● **مهر:** هیات‌متصفه مطبوعات با اکثریت آرا هفته‌نامه‌های «صدا» و «پالئارات» را به اتهام توهین به رئیس جمهوری، مجرم شناخت. علی‌اکبر کسانیان، دبیر هیات‌متصفه دادگاه مطبوعات، با اشاره به پرونده‌های بررسی‌شده در جلسه دادگاه مطبوعات، گفت: یکی از پرونده‌ها مربوط به هفته‌نامه «صدا» بود که به اتهام توهین به رئیس‌جمهوری با اکثریت آرا مجرم شناخته شد. وی افزود: دومین اتهام این هفته‌نامه، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی بود که با اکثریت آرا مجرم شناخته شد. همچنین هیات‌متصفه مطبوعات به اتفاق آرا، متهم را مستولان و متخلف ندانست. دبیر هیات‌متصفه دادگاه مطبوعات تهران به بررسی اتهامات هفته‌نامه «پالئارات» اشاره و تصریح کرد: پرونده دیگر مربوط به هفته‌نامه پالئارات بود که به اتهام توهین به رئیس‌جمهوری، با اکثریت آرا مجرم شناخته شد. کسانیان افزود: اتهام دیگر این هفته‌نامه، توهین به اشخاص و مسئولان بود که دراین‌باره با اکثریت آرا مجرم شناخته نشد. وی تصریح کرد: درخصوص نشر مطالب خلاف واقع و پخش شایعات هم این هفته‌نامه با اکثریت آرا مجرم شناخته نشد.
باین‌حال هیات‌متصفه دادگاه مطبوعات با اکثریت آرا متهم را مستحق تخفیف دانست. کسانیان درباره شعبه رسیدگی به این پرونده‌ها، گفت: این پرونده‌ها در شعبه ۹ دادگاه کیفری به ریاست قاضی محمدی‌کشکولی بررسی شدند.

دبیر مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک: موارد تجاوز به کودکان رصد می‌شود

● **مهر:** دبیر مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک از اجرای برنامه‌های حمایتی برای کودکان و نوجوانان خبر داد و گفت: موارد تجاوز به کودکان به‌طور دائم رصد می‌شود. مظفر الوندی در پاسخ به این سؤال که قانون حمایت از اطفال و نوجوانان در مجلس مراحل پایانی خود را طی می‌کند، آیا این قانون با سند حقوق کودک به‌نوعی موازی‌کاری نیست، گفت: این سند برنامه اجرایی و قانون مذکور تکمیل‌کننده است. این دو موازی‌کاری ندارند چراکه سند حقوق کودک به‌نوعی برنامه‌ای عملیاتی است. دبیر مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک درباره تشکیل و تکمیل بانک اطلاعاتی کودکان هم گفت: اطلاعات بنیادی تمام کودکان زیر ۱۸ سال، ثبت شده است؛ باین‌حال قرار است اطلاعات موضوعی نیز تکمیل و ثبت شود. وی با اشاره به کاربردهای ثبت این اطلاعات گفت: با توجه به آمارها و اطلاعات ثبت‌شده، بحث‌های حمایتی را در دستور کار قرار خواهیم داد که به‌عنوان مثال، پروژه حمایت از بازماندگان از تحصیل یکی از آنهاست. دبیر مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک در پاسخ به این سؤال که در چند ماه اخیر موارد کودک‌آزاری در شهرها دیده شده است، آیا مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک به این موارد رسیدگی کرده است، گفت: برنامه‌های این مرجع در رابطه با خفونند و کودک‌آزاری حمایتی و آسیب‌شناسی است و موارد این‌چنینی اگرچه اندک هستند اما به‌طور دائم رصد می‌شوند. الوندی افزود: در این رابطه گزارش‌هایی را از دستگاه‌های مختلف می‌گیریم و درباره نتایج این گزارش‌ها در شورای هماهنگی مرجع بحث و بررسی می‌شود.

نقش شبکه‌های اجتماعی وماهواره در تغییر الگوی همسرگزینی

● **ایسننا:** مدیرکل دفتر امور آسیب‌دیدگان بهزیستی کشور از «تغییر الگوی همسرگزینی و عدم حمایت بستگان» در فرایند ازدواج در کشور، خبر داد. ولی‌الله نصر گفت: براساس این تحلیل‌ها، شاهد «تغییر الگوی همسرگزینی و عدم حمایت بستگان» در فرایند ازدواج بوده‌ایم؛ به‌طوری‌که نتایج آن به ما گوش‌زد می‌کند درحال‌حاضر بسیاری از ملاک‌های آشنایی زوجین، تغییر کرده و شبکه‌های اجتماعی، ماهواره‌ای و... در این میان نقش بسیار چشمگیری دارند. مدیرکل دفتر امور آسیب‌دیدگان بهزیستی کشور در ادامه ضمن بیان آنکه این تحلیل‌ها خام بوده و باید از لحاظ آکادمیک و دانشگاهی هم بررسی شوند، افزود: «تغییر الگوی همسرگزینی و عدم حمایت بستگان» در فرایند ازدواج زوجین، به‌عنوان دست‌آورد این تحلیل، بسیار محرز بود. نصر همچنین به سایر نتایج تحلیل سازمان بهزیستی از پرونده‌های طلاق در کشور اشاره کرد و گفت: یکی دیگر از نتایجی که در مطالعه این پرونده‌ها به دست آورديم، «تغییر نگرش جنسیتی زنان نسبت به وضعیت خودشان» در این برهه زمانی، به‌ویژه در میان زنان تحصیل‌کرده است. وی تصریح کرد: درحال‌حاضر زنان تحصیل‌کرده کمتر پذیرای نقش خانه‌داری به‌عنوان وظیفه اصلی خود هستند و همین مسئله می‌تواند یک مطالبه اجتماعی و همچنین مشکلاتی را به دنبال داشته باشد. مدیرکل دفتر امور آسیب‌دیدگان بهزیستی کشور در ادامه تأکید کرد: براساس این تحلیل‌ها، به این نتیجه رسیدیم که «بستر مناسبی برای آشنایی‌های قبل از ازدواج» در کشور تعریف نشده است.

آسو محمدی: باران شب را تا صبح بی‌امان باریده بود. سیه‌دمد از خواب بیدار می‌شوم. نسیم خنک پاییزی که به صورتم می‌خورد، فرح‌بخش است. مادرم نماز صبح می‌خواند. شب را می‌بینم که در برابر روشنایی مکنده روز جان می‌دهد. کوله‌پشتی‌ام را آماده می‌کنم. خودم را در هیئت کولبری درآورده‌ام. ساعت پنج صبح که هوا هنوز گرم و میش است، به سمت کمپ کولبران حرکت می‌کنم. مادرم می‌گوید: «کی برمی‌گردی؟» می‌گویم: «نمی‌دونم..! شاید خیلی زود! شاید هم هیچ وقت..!»

در مسیر از جاده کوهستانی خارج می‌شوم و از راه مال‌رو خودم را به کمپ کولبران که در پنج‌کیلومتری روستا واقع شده است، می‌سانم. دیروز با دو تا از بچه‌های کولبر هماهنگ کردم که می‌خواهم از وضع موجود گزارش‌شی تهیه و منتشر کنم و با آنها سفری به مرز داشته باشم. قبول کردند در مسیر کمکم کنند؛ مسعود و رضا دو برادر ۲۷ و ۲۹ ساله، اهل شهر سقز، برای کولبری به اینجا آمده‌اند. کمپ در ۷۵کیلومتری شهر مریان، در ارتفاعات زاگرس واقع شده است. کولبران کمپ، متشکل از گروه‌هایی از شهرهای مختلف کردستان هستند که هر یک از آنها برای فردی خاص که صاحب بار است کار می‌کنند. هوا کم‌کم دارد روشن می‌شود. به کمپ می‌رسم. باران دیشب، تمام اسباب و اثاثیه کولبران را خیس کرده است. مسعود می‌گوید: «دیشب با شروع باران پتوهای‌مان را جمع کردیم و به خانه‌باغ‌های اطراف رفتیم». رضا هم با گلایه لب به سخن می‌کشد: «هوا بدجور سرد شده و باید به خانه برگردیم. دیشب تا صبح خوابم نبود و از سرما لرزیدم. اینجا دیگر شرایطی برای ماندنم ندارد.»

بالغ بر ۱۵ تا ۲۰۰ راس اسب و قاطر آماده رفتن به مرز هستند. گروه‌ها یکی‌یکی اسب‌هایشان را روانه راه مال‌رو می‌کنند که از طریق آن کالاهای قاچاق وارد می‌شود. مسعود و رضا هر کدام دو قاطر همراه دارند. من هم سوار یکی از آنها می‌شوم.

کاروان دره‌های پیچ‌درپیچ گردنه را درمی‌نوردد و بالا می‌رود. از همین ابتدا پرسش‌ها مطرح می‌شوند و روایت آغاز می‌شود. از [کولبر] غریبه شیرازی گرفتار در این کوهستان گرفته تا نوجوانی که با عموش همپای کولبران صخره‌های سخت کوهستان را درمی‌نورد. از زنی میان‌سال تا پیرمردی مفلوک. از دانشجویی لیسانس تا شاعری که تن به کولبری داده است. جدال نان و جان است. غم نان پیر و جوان و کوچک و بزرگ نمی‌شناسد. همچنان که ما از راه مال‌رو و پیچ‌درپیچ کوهستانی بالا می‌رویم، موازی با ما نگهبانی از خود ما در مسیر جاده حرکت می‌کند تا ما را از وجود ماشین یگان‌های هنگ مرزی که سر گردنه‌ها برای کولبران کمین می‌کنند، مطلع کند. نگهبان باید امنیت راه را تأمین و تأیید کند. با لیدری که در کاروان کولبران با نگهبان در ارتباط است، صحبت می‌کنم.

لیدر می‌گوید: «نگهبان جای کمین‌کردن نیروها را بلد است. او هم برای آنها کمین می‌کند. می‌داند که چه وقت ما باید از تقاطع مرز ایران و عراق عبور کنیم و تا چه مدت باید توقف کنیم تا نیروها از کمین دور شوند. قبلا برای گذشتن از مرز خیلی مشکل نداشتیم؛ چون باری همراه‌مان نبود. اما حالا نه‌تنها برای بازگشتمان که برای گذشتن از مرز هم باید نگهبان بگذاریم؛ چون مسیرمان را می‌دانند و قاطرهای خالی بدون بار را هم می‌گیرند».

تعداد زیاد قاطرها، راه را شخم زده و سنگریزه‌های صاف راه زیر بار قاطرهای غلت می‌خورد و بالا‌رفتن از کوهستان را دشوار می‌کند. سوار قاطرشدن در این مسیرهای سخت، صعب‌العبور، ناهموار و شیب‌دار، خود خطرات مسیر را دوچندان می‌کند؛ چه در مسیرهای سربالایی و چه در مسیرهای سرازیری.

چیزی به جاده‌ای که باید از آن بگذریم وارد عراق شویم، نماده است. نرسیده به تقاطع مرز ایران و عراق توقف می‌کنیم تا مطمئن شویم کسی کمین نکرده باشد. با تأیید نگهبان کولبران به‌سرعت از تقاطع جاده و راه مال‌رو، با دواندن قاطرها عبور می‌کنیم. ساعت ۷:۳۰ صبح از مرز ایران گذشتیم و وارد خاک عراق شدیم. تمام این مسیر کولبری یک گردنه است که یک طرفش کشور عراق و طرف دیگر آن خاک ایران است. آن قسمت از مسیر که در خاک ایران است، تماما سربالایی است. آن را که بالا می‌آییم، مسیر به سمت عراق سرازیر می‌شود. به سمت عراق مسیر راه نسبتاً بهتر، اما طولانی است. انگار باران دیشب در این منطقه نباریده است. خاک راه مال‌رو خشک خشک است. از بس رفت‌وآمد شده، خاکش بیخته شده و غبار خالص است. دودین قاطرها غبار را در هوا معلق می‌کند. رسالت این گردوغبار این است که پر تن و جان ما فرود آید. هیچ‌جا را نمی‌شود دید؛ طوری‌که قاطر جلویی را نمی‌شود دید. گاه دودین قاطران چنان تند می‌شود که چهره‌ها و هیئت‌ها خرد می‌شود و اشکال افراد به صورت تکه‌پاره‌هایی سوررئال، شیخ‌وار درهم می‌شکند.

باید به سرازیری صعب‌العبور رسیده باشد که همه دارند از اسب‌ها پیاده می‌شوند. از بس سوار شدم و پیاده شدم، خسته شدم. پاهایم تاول زده است. زانوی پای راستم آسیب دیده. دیگر نای رفتن ندارم. حتی سوارشدن برقاطر هم آدم را خسته و دیوانه می‌کند. دارم از کاروان عقب می‌افتم. مسعود و رضا جلوتر از من حرکت می‌کنند. بودند آنها، رفتن و ادامه راه را راحت‌تر می‌کند. تقریباً چهار ساعت طول می‌کشد تا به جایی برسیم که بارها را باید تحویل بگیریم.

ظهر است. راه را با پیمودنش نهایتاً طی می‌کنیم. وقتی به عقب نگاه می‌کنم، تازه می‌بینم که چقدر از خاک ایران دور شدیم. دارم به عذاب مسیر بازگشت‌مان،

جامعه

یک شبانه‌روز با کولبران



همراه با بارها و گردوغبارها و این سربالایی نفس‌بر و کمین فکر می‌کنم. تا همین جا از مرز «ازخودبیگانگی» گذشته‌ام. به غایت آزاردهنده است. روزهایی هستند که آرزو می‌کنی، ای کاش می‌توانستی زندگی را در آنها متوقف کنی. این یکی از آن روزهاست. اما چرا کولبران به این قیمت زندگی می‌کنند؟ چرا تا این اندازه با این همه فقر و فلاکت و بدبختی کنار آمده‌اند؟ وقت ناهار است. با مسعود و رضا به چشمه پایین‌دست می‌رویم و درباره کولبران گپی می‌زنیم. مسعود می‌گوید: «کولبران دو دسته‌اند؛ دسته‌ای پیاده و دسته‌ای با قاطر کالا را حمل می‌کنند. از مبدأ تا مقصد، کولبر پیاده حداقل صد هزار تومان ایستگی به جس و مسیر جابه‌جایی دارد [دریافت می‌کند. کولبر قاطر‌دار برای هر بار شبانه ۴۵۰هزار تومان می‌گیرد؛ برای مثال بعضی کولبران هستند که پنج تا ۱۰ قاطر با خودشان می‌آورند و شبی چند میلیونی کار می‌کنند، اما این ریسک بزرگی است. اگر گیر بیفتند. علاوه بر خسارتی که باید به صاحب بار بپردازند، تمام هستی‌شان هم بر باد می‌رود».

قاطرها را آب می‌دهیم و به درخت‌ها می‌بندیم. زیر سایه درختان بلوط بساط ناهار را پهن می‌کنیم. یکی از کولبران کنارم نشسته است، با گوشه چشم این لحظه از زندگی‌اش را می‌پایم. از درون ناپلونی سیاه، با دستان پینه‌بسته‌اش، تخم‌مرغی آب‌پز و دو عدد کوجه با دو قرص نان محلی درمی‌آورد، طاهرش سر تا پا گردوغبار است. در همسایگی ما، زیر سایه درختِ بلوطی پنج نفر سر سفره ناهار حلقه زدن. مسعود می‌گوید: «این پنج نفر برداردن، دو نفرشان دانشجو هستند».

بار با ماشین‌های تویوتا رسیده است، در بارزدن قاطرها همه به همدیگر کمک می‌کنند، همیستگی کولبران در طول مسیر دیدنی و ستودنی است.

دو گروه از قاطرداران زودتر از ما رفتند، می‌خواستند کارشان به شب نکشد و در روشنی روز به مقصد برسند. مسعود می‌رود با صاحب بار ما «حساب‌وکتاب» کند، بار ما «الاسی‌دی» است. با رضا قاطرها را بار می‌زنیم. ساعت ۱۴:۲۰ است در بعدازظهری آفتابی، قاطرها یکی‌یکی به راه می‌افتند و روانه مسیر می‌شوند. همچنان که می‌رفقیم از دور معلوم بود که قاطرهایی دارند برمی‌گردند. نزدیک شدیم از کولبری که برگشته بود، ماجرا را پرسیدیم. گفت: «نرسیده به جاده یک مین منفجر شده، قاطری را کشته و پای صاحبش هم زخمی شده است. عده‌ای رد شدند و رفتند، چهار نفر هم گیر افتادند، ما چند نفر هم برگشتیم». یگان‌های مرزی سر رسیده‌اند. تلفن آتنن نمی‌دهد، از بیسیم برای برقراری ارتباط استفاده می‌کنیم. لیدر می‌گوید: «فعلا باید منتظر بمانیم». این‌بار ما برای رفتن و دورشدن نیروها از مسیر کمین می‌کنیم.

درکمین‌ماندن، فرصت مناسبی برای شخم‌زدن خاطرات و روایت‌هاست. کم‌کم هوا به تاریکی می‌گراید، روز در آغوش غروب می‌میرد. فرصتی فراهم می‌شود تا با بعضی از کولبران سؤال‌برانگیز به گفت‌وگو بنشینم. سراغ دوست شاعرم می‌روم. می‌گویم: «سلام رفیق تو! تو کجا...! اینجا کجا...؟! هاله‌ات چه می‌شود پس؟» بُک آخرش را به سیگار می‌زنند و می‌گویند: «برای چاپ کتاب به پول نیاز داشتم. همین».

سراغ برادران دانشجو می‌روم؛ محسن دانشجوی کارشناسی جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز و هیوا هم کارشناسی ژئومورفولوژی دانشگاه کردستان است. «انیشتن» زمان هم که باشی، اینجا فقط یک کولبر هستی. محسن با به‌جالش کشیدن وضع موجود و نقد سیاست‌های اقتصادی می‌گوید: «مردم جامعه ما حتی در کلان‌شهرها هم دو طبقه شده‌اند؛ طبقه‌ای در نهایت رفاه و آسایش، طبقه‌ای در اوج فلاکت، محتاج به نان شب هستند، این تمام ماجراست. سطح معیشت مردم در کلیت یک جامعه، نشان‌دهنده سیاست‌های اقتصادی درست یا نادرست دولت و طبقه حاکم است».

سراغ آرمین می‌روم، ۱۷سال دارد، ترک تحصیل کرده است. از عموش می‌پرسم پدر آرمین کجاست؟ درحالی‌که دارد بار قاطرها را می‌اندازد، می‌گوید: «بردارم؛ یعنی پدر آرمین رفت روی مین»؛ فاطمه: زنی میان‌سال در جمع مردانه کولبرهاست؛ فاطمه به سوزهرم را دو سال پیش بر اثر تصادف ماشین از دست دادم. پدرم پیر شده است و نمی‌تواند کار کند. دو تا بچه دارم. تمام «فکر و ذکرم» بچه‌هایم هستند، مادرم از آنها نگهداری می‌کند.

صدای آواز، سکوت مگر بار شب را می‌شکند؛ گفت‌وگویم با فاطمه که تمام می‌شود. از لایه‌لای درختان بلوط پی صدای آواز شبانه‌ام؛ جمعی از

دو روز اگر بشود حاصل مرد/ وز کوزه شکسته‌ای دمی آبی سرد/ مخدم کم از خودی چرا باید بود/ یا خدمت چون خودی چرا باید کرد.

هفت ساعتی در این شب سرد پاییزی در کمین می‌مانیم، صحنه‌های غم‌انگیزی است. دیدن یکجای این همه سختی و بدبختی، روح آدمی را فرسوده می‌کند و می‌پوساند.

ساعت از یک بامداد گذشته است. لیدر با صدای بلندی می‌گوید: «بارها را آماده کنید، حرکت می‌کنیم». مسیر از یگان‌های هنگ مرزی خالی شده است. تمام مسیر بوی حادثه می‌دهد. با این پیش‌فرض قدم برمی‌دارم که ممکن است در قدم بعدی مینی منفجر شود. آدم هزار بار می‌میرد و زنده می‌شود. تصور این‌گونه مرگ‌ها از ماهیت خود مرگ دهشتناک‌تر است. جدی‌ترین و خانمان‌براندازترین خطرات این مسیر مین و کمین است. پایت را که بلند می‌کنی، مطمئن نیستی که دوباره آن را بر زمین بگذاری. گرد مرگ بر جای جای این راه مال‌رو نشسته است. جایی که هیچ‌کس در قبال هیچ چیزش مسئول نیست.

از تقاطع راه مال‌رو و جاده در تاریکی شب، به‌سرعت می‌گذریم. از ترس اینکه نکنند نیروها بازگردند. بالاخره ساعت سه صبح وارد خاک ایران می‌شویم و از دلهره بودن غیرقانونی در خاک عراق، اندکی می‌کاهد. سربالایی گردنه تمام می‌شود. زنگی به مادرم می‌زنم و سر گردنه به استراحت می‌نشینم. تشنگی و گرسنگی بیداد می‌کند. باد به‌شدت می‌وزد. چراغ‌های روستاهای اطراف منظره زیبایی به کوهستان بخشیده‌اند. پس از ساعتی سرازیری هم تمام می‌شود و به کمک کولبری می‌رسیم. بارها را می‌اندازیم و تحویل صاحب بارها می‌دهیم. تویوتا‌های آماده، بارها را برمی‌دارند و به سرعت از کمپ دور می‌شوند و پاسگاه مرزی را دور می‌زنند و به سمت مریان حرکت می‌کنند.

چشم‌های معصوم آرمین؛ نگاه غم‌انگیز و پر از بی‌کسی فاطمه؛ دست‌های ترک‌خورده و پینه‌سته کاک‌احمد؛ حسرت‌های محسن؛ آن رفیق شاعر کولبرمان. آدم به بحران معنا می‌رسد. ناتوان از به‌فهم‌درآوردن معنای نهفته در این‌همه رنج و عذابی که این تجربه‌های تلخ را [تبدیل به] زندگی می‌کند و شکل می‌دهد. دیدن آه و ناله دیگران به‌غایت عذاب‌آور و آزاردهنده است، آن هنگام که نمی‌توانی باری از روی دوش کسی برداری. هنوز صحنه‌های دردناک و ترازنگ را مرور می‌کنم. فیلم شده‌ام، اما، هنوز من درگیرم.

خبر

ثبت ۱۵روزهای سالم‌درپاییز ۹۵

● **شرق:** شهر تهران دومین هفته مهر ۱۳۹۵ را در شرایط مطلوب کیفی هوا سپری کرد تا شمار روزهای هوای سالم پاییز به عدد ۱۵ برسد. «مریم نادری»، مدیر واحد پایش و پیش‌بینی شرکت کنترل کیفیت هوای تهران، گفت: ارزیابی هفتگی کیفیت هوای تهران، نشان می‌دهد هوای پایتخت در هفته گذشته (روزهای ۱۰ الی ۱۶مهر) در شرایط سالم قرار داشته و تحت‌تاثیر از شرایط آب‌وهوایی حاکم و انتشار ناشی از تردد خودروها دستخوش نوسان شده است. به گفته نادری، در اوایل هفته گذشته با تداوم شکل‌گیری پدیده گردوغبار در کشور عراق و وزش بادهای شدید شرق‌سو، توده عظیمی از ریزگردها وارد استان‌های غربی و جنوب‌غربی کشور شده و با غلظت کمتر به استان تهران انتقال یافتند؛ همین امر سبب افزایش موقتی غلظت ذرات معلق و غبارآلودگی هوای پایتخت شد. بررسی تصاویر ماهواره‌ای برای روزهای مذکور نیز نشان می‌دهد، منشا گردوغبارهای هفته گذشته، عمدتاً خارجی بوده و از سمت کشورهای همسایه در نواحی غربی و جنوب‌غربی به سطح شهر آورده شده است. همچنین نمودار گل‌باد مربوط به روزهای شنبه و یکشنبه، نشانگر وزش بادهای قوی (با سرعت چهار، پنج متر بر ثانیه) از سمت نواحی غربی (متغیر بین شمال‌غرب تا جنوب‌غرب) است. عمق میدان دید نیز در اثر خیزش گردوخاک و غبارآلودگی در سطح شهر، دستخوش تغییر شد و در برخی ساعات به هشت کیلومتر رسید. به گزارش شرکت کنترل کیفیت هوای تهران، به‌تدریج از روز دوشنبه تا پایان هفته از میزان ناپایداری جوی کاسته شده که در برخی ساعات، سکون نسبی هوا را به همراه داشت و این شرایط، به‌ویژه در ساعات اولیه اکثر روزها، کاملاً محسوس بود. برقراری شرایط جوی نسبتاً پایدار در طول شب به همراه افزایش تردد خودروها در صبحگاه، تجمع آلاینده‌ها را به دنبال داشت. هرچند این شرایط پارچا نبوده و در ساعاتی در بعدازظهر روزهای مذکور، به دلیل نوسانات روزانه دما، وزش بادهای محلی با بزرگی متغیر بین سه تا پنج متر بر ثانیه (با جهت متغیر بین جنوب‌شرقی تا جنوب‌غربی) رخ داده که شرایط مساعد را برای پراکندگی آلاینده‌ها از سطح شهر فراهم کرده و بالطبع منجر به بهبود کیفیت هوا شده است.

استاد نصرالله کسرائیان

نگارخانه

در بهنام دهش پور

افتتاحیه: جمعه ۳۰ مهر ساعت ۱۶ الی ۲۰ بازدید: ۱ الی ۷ آبان ماه ۱۳۹۵ ، ساعت ۱۰ الی ۱۹

نگارخانه

بهنام دهش پور

بختی از عواید حاصل از این نمایشگاه صرف هزینه دارو و درمان بیماران مبتلا به سرطان خواهد شد.

آدرس: خیابان شهید لواسانی (فرمانیه غربی)، روبروی مدرسه بوعلی، کوچه شهید جباریان (فرور دین سابق)، کوچه مسجدی ، کوچه مرمی ، پلاک ۱۳ ، (موسسه خیریه بهنام دهش پور)

شماره تماس: ۰۸۷۹۷۰۲۲۲۰ -داخلی ۱۱۱